

نگاهی بر مفهوم جدید اراده نیک کانت

محمد رضا عبدالله نژاد^۱، سمیه رفیقی^{۲*}

۱. استاد گروه فلسفه، دانشگاه تبریز

۲. دانشجوی دکتری فلسفه، دانشگاه تبریز

(تاریخ دریافت: ۹۴/۱۲/۱۵؛ تاریخ پذیرش: ۹۶/۸/۱۴)

چکیده

در نوشتار حاضر مفهوم جدید اراده نیک کانت بررسی می‌شود؛ مفهومی که حاصل تأمل در نظریه شر ریشه‌ای اوست. بر اساس نظر کانت، تمامی انسان‌ها به دلیل وجود تمایل به شر در نهادشان شرورند. انسان‌ها اگرچه موجوداتی عاقل محسوب می‌شوند، در عین حال به دلیل ماهیت محسوسشان محدود هم هستند و این محدودیت آنها موجب می‌شود انگیزه‌های حسی خود را بر قانون اخلاقی ترجیح دهند. از نظر کانت این همان امری است که سبب تولد شر در جهان می‌شود. اما سؤال این است که آیا انسان می‌تواند بر تمایل به شر عجز کرده با ماهیتش فائق آید؟ آیا او می‌تواند با وجود تمایل به شری که در نهاد او قرار دارد، به کمال اخلاقی دست یابد؟ کانت بر این باور است که غلبه بر شر به تنهایی در توان انسان نیست و او به این منظور نیازمند همیاری خداوند خواهد بود. اما برای اینکه استحقاق دریافت این موهبت الهی را داشته باشد، خود نیز باید زمینه دریافت آن را آماده کند. او باید تحولی درونی را در خود ایجاد کند، این تحول به شکل‌گیری اراده نیک در نزد انسان می‌انجامد، اراده نیکی که واکنشی است در برابر شر ریشه‌ای. شکل‌گیری چنین اراده نیکی از دلایل کانت برای اثبات وجود خدا هم محسوب می‌شود؛ زیرا تا خدایی نباشد که انسان را در دستیابی به چنین اراده‌ای کمک کند، انسان خود هرگز نمی‌تواند به تنهایی چنین اراده‌ای داشته باشد.

واژگان کلیدی

اراده نیک، انقلاب، شر ریشه‌ای، قانون اخلاقی، موهبت الهی.

مقدمه

کانت در مباحث دین و در محدوده عقل تنها نظریه‌ای را راجع به ماهیت انسان مطرح می‌کند که بر مبنای آن، انسان از بن و ریشه شرور محسوب می‌شود. شرور بودن انسان را می‌توان به معنای یک جهت‌گیری اخلاقی نادرست یا هم‌ارز با یک استعداد شرورانه دانست. این نظریه ادعایی است درباره تمایل اخلاقی کلی به شر در بین نوع انسان که یعنی هر انسانی و حتی بهترین آنها می‌تواند جهت‌گیری اخلاقی شرورانه‌ای را مبنای ذهنی اراده خود قرار دهد. در نظر کانت، تمامی انسان‌ها اساساً به علت تمایلی که به شر دارند، شرور هستند و این تمایل چنان با ماهیت آنها عجین شده است که شاید اراده آنها را از ریشه فاسد و تباہ کند. اما چه چیزی سبب وجود چنین تمایلی در انسان‌ها می‌شود؟

در نظر کانت، انسان‌ها موجودات عاقل اما محدودی هستند؛ توصیفی که نشانگر نوعی تعارض درونی است، که یک موجود می‌تواند آن را تجربه کند:

او یک موجود است و نیاز دارد که همواره برای برآوردن و تکمیل نیازهای خود شرایطی را در نظر بگیرد. در کل او هرگز نمی‌تواند از خواسته‌ها و تمایلات وابسته به ماهیت طبیعی خویش رها شود. اما این خواسته‌ها و انگیزه‌ها با قانون اخلاقی (که خاستگاه متفاوتی دارند) سازگار نیستند. بنابراین بر انسان ضرورت دارد که با توجه به آن خواسته‌ها، طبع خود را بر اساس احترام و نه پایبندی صرف، تابع الزامات اخلاقی کند، حتی اگر این کار با اکراه صورت پذیرد (Kant, 1997a: 71).

در واقع از نظر کانت انسان‌ها در مقام موجوداتی محدود و طبیعی، درگیر پاره‌ای از خواسته‌ها و انگیزه‌های حسی هستند و از سوی دیگر، در مقام موجوداتی عاقل نمی‌توانند به ندای عقل بی‌توجه باشند و خواسته‌های قانون اخلاقی را نادیده بگیرند. در واقع، «او از یک سو تابع خواسته‌ها و انگیزه‌های حسی است و از سوی دیگر تابع قانون اخلاقی» (Fackenheim, 1992: 260). از دیدگاه کانت وضعیت انسان چنین است: موجودی که هم محدود است و هم عاقل و از این رو باید برای رسیدن به اهداف قانون اخلاقی در تلاش و تکاپو باشد.

اما مشکل زمانی پیش می‌آید که انسان در تبعیت از اصول رفتاری خود، به خواسته‌های

حسی اولویت بدهد و در واقع به نحوی اصول و قواعد اخلاقی را تابع انگیزه‌های حسی و خوددوستی کند. تابعیت قانون اخلاقی از حس خوددوستی سبب نقض ترتیب اخلاقی انگیزه‌ها می‌شود و به شرور شدن انسان می‌انجامد. البته توجه به این نکته لازم است که انتخاب قانون اخلاقی به مثابه عالی‌ترین اصل رفتاری و ترجیح آن بر حس خوددوستی کار آسانی نیست، زیرا «انسان‌ها به آسانی توسط وعده‌های خوشایند فریفته می‌شوند» (Kant, 1997 b : 32). کانت کشمکش موجود در درون انسان را چنین توصیف می‌کند:

«انسان (حتی شرورترین آنها) به دلیل هر اصل و خواهشی از قانون اخلاقی (با زیر پا نهادن آرمان‌های آن قانون) تخطی نمی‌کند، بلکه این قانون خود را به طور مقاومت‌ناپذیری به دلیل استعداد اخلاقی انسان، بر او تحمیل می‌کند و تا زمانی که انگیزه دیگری در مقابل آن قرار نگیرد، می‌تواند قانون اخلاقی را به مثابه زمینه کافی تعیین اراده، در مقام عالی‌ترین اصل اخلاقی خود بپذیرد؛ یعنی از نظر اخلاقی نیک باشد. با این حال، او به همین اندازه به دلیل استعداد حیوانی خود، متکی بر انگیزه‌های ماهیت محسوسش است و آنها را (به دلیل اصل ذهنی خودخواهیش) به مثابه اصل رفتاری خود می‌پذیرد» (Kant, 1998: 36).^۱

پس اگر انسان قانون اخلاقی را به مثابه عالی‌ترین اصل رفتاری خود بپذیرد، شخص نیکی خواهد بود، اما اگر هر نوع انگیزه دیگری او را از این قانون منحرف کند، سبب شرور شدن او می‌شود. بنابراین، شر ریشه‌ای را نباید در استعدادهای آدمی جست‌وجو کرد، بلکه این امر به استفاده او از توانایی‌هایش و به ویژه قدرت انتخاب او در تعیین اصول رفتاری خود مربوط می‌شود (Wood, 1970: 14). از نظر کانت، انسان‌ها نمی‌توانند همزمان هم نیک باشند و هم شرور یا تا اندازه‌ای نیک باشند و تا حدی شرور، بلکه اگر قانون اخلاقی را

۱. کانت در دین در محدوده عقل تنها برای انسان استعدادهایی را برشمرده است که شامل استعداد حیوانی، انسانی و شخصیت است. هر کدام از این استعدادهای اهدافی برای خود دارند و ابزارهایی برای رسیدن به آن اهداف که انسان را در رسیدن به هدف نهایی خود (که همانا آزادی و اخلاق است) یاری می‌کنند. البته او در کتاب انسان‌شناسی از منظر پراگماتیکی این استعدادهای پراگماتیکی و اخلاقی طبقه‌بندی می‌کند. برای بحث بیشتر درباره این استعدادهای و اطلاع از تمایز آنها ببینید:

-Wilson, Holly, Kant's pragmatic Anthropology: Its origin, meaning, and critical significance, Albany: state university of New York press

عالی‌ترین اصل رفتاری خود در نظر بگیرند، نیک هستند. پس، اگر «هر انسانی (حتی بهترین آنها) ترتیب اخلاقی انگیزه‌ها را معکوس کند و انگیزه‌های حسی را اصول اخلاقی خود در نظر بگیرد ... انگیزه خودخواهی و خواسته‌های آن را شرط تبعیت از قانون اخلاقی قرار داده است» (Kant, 1998: 36). به عبارت دیگر، زمانی که قانون اخلاقی تابع انگیزه‌های حسی و اصل خودخواهی باشد، ترتیب اخلاقی آنها به هم می‌خورد؛ پس میل به وارونه کردن اخلاقی انگیزه‌ها در ماهیت انسان قرار دارد، او «تمایلی طبیعی به شر دارد». این شر، ریشه‌ای است؛ زیرا «ریشه تمام اصول او را تباه و فاسد می‌کند» (Ibid : 37) و در بن شخصیت انسان در مقام موجودی آزاد قرار دارد و در درون ماهیت او جاری است و از آنجایی که در مبنای هر عمل آزادانه‌ای قرار دارد، مبنای ذهنی اراده انسان را مشروط می‌کند.

اما سؤالی که مطرح می‌شود این است که آیا انسان توانایی غلبه بر این تمایل را دارد؟ و آیا انسان با وجود این شر می‌تواند صاحب اراده نیک باشد و به هدف غایی طبیعت تبدیل شود؟ چنین به نظر می‌رسد که نمی‌توان این شر را ریشه‌کن کرد - چرا که علاوه بر اینکه لکه ننگی است که در گذشته نوع انسان ریشه دارد^۱، تمایل به آن را نیز دربر می‌گیرد - زیرا می‌تواند مبنای تمامی تصمیمات و انتخاب‌های شخص در آینده باشد، پس نمی‌توان آن را کنار گذاشت. اما کانت بر این باور است که انسان توانایی کنار گذاشتن تمایل به شر را دارد و می‌تواند بر آن غلبه کند. اما خود به تنهایی قادر به این کار نیست، بلکه نیازمند موهبت الهی خواهد بود. اما برای برخورداری از این موهبت باید تحول بنیادینی در درون خود ایجاد کند و با استفاده از راهکارها و اجتناب از موانعی که او را از دستیابی به اراده نیک بازمی‌دارند، استحقاق دریافت موهبت الهی را بیابد. در این صورت صاحب اراده نیکی خواهد شد که می‌تواند بر شر و تمایل به آن پیروز شود و قانون اخلاقی را اصل بنیادین

۱. این مطلب به گناه اولیه‌ای اشاره دارد که آدم مرتکب شد و به باور مسیحیان این گناه به نوع انسان انتقال یافته است. در واقع در باور مسیحیان هر انسانی در هنگام تولد این گناه را با خود به همراه دارد و گریزی از آن نیست. در اینجا کانت نیز به این امر اشاره دارد.

خود قرار دهد و از آن پس تابع امر مطلق متعین شود. در این مقاله می‌کوشیم تا ضمن بررسی ماهیت شر ریشه‌ای و استدلال کانت برای وجود آن، نشان دهیم که چگونه این نظریه در بطن خود مفهوم جدیدی از اراده نیک مد نظر کانت را دربر دارد.

ماهیت شر ریشه‌ای

کانت نظریه روانشناسی اخلاقی خود در دین در محدوده عقل تنها را با این ادعا آغاز می‌کند که قوه خواست انسان از دو بخش مشابه اما مجزای اراده^۱ و قدرت انتخاب^۲ تشکیل شده است. تمایز مذکور بر این حقیقت مبتنی است که خواست انسان هم می‌تواند هنجارها را از طریق مجموعه‌ای از براهین عملی اثبات کند و هم تصمیماتی اجرایی برای اتخاذ اصول در راستای همان هنجارها اتخاذ کند: «یک اصل را نمی‌توان همانند یک احساس دانست، بلکه امری است که آزادانه و به‌صورت خودجوش و از طریق الحاق انگیزه‌ها توسط قدرت انتخاب انسان برگزیده می‌شود» (Alison, 1990: 130). این قدرت انتخاب اصولی نیک یا شر را برمی‌گزیند و به این ترتیب به‌صورت مختار یا وابسته عمل کند. در صورت نخست، قانون اخلاقی انگیزه انتخاب یک اصل خواهد بود و در شکل دوم، انگیزه‌ای حسی وجود دارد. کانت توضیح می‌دهد:

«اینکه انسان نیک یا شرور است، به تفاوت انگیزه‌های او در انتخاب اصول رفتاری ارتباطی ندارد ... بلکه مهم ترتیب تبعیت از این اصول است و اینکه کدام یک را شرط دیگری قرار دهد. این امر به انسان‌ها اجازه شرور بودن را می‌دهد، تنها به‌دلیل اینکه آنها ترتیب اخلاقی انگیزه‌ها را در قبول آنها در مقام اصل رفتاری خود واژگونه می‌کنند» (Kant, 1998: 36).

مهم‌ترین نتیجه‌ای که می‌توان از این عبارت گرفت این است که مبنای اعمال شرورانه انسان در ماهیت حسی او ریشه دارد و نه تمایلات طبیعتش؛ زیرا شر هنگامی برمی‌خیزد که آزادانه اصلی را برگزینیم که انگیزه‌های اخلاقی را تابع دیگر علایق غیراخلاقی کند. بنابراین، عبارت «انسان شرور است» معنای دیگری جز این ندارد که او از قانون اخلاقی آگاه است، با این حال تخطی از این قانون را اصل رفتار خود قرار داده است (Ibid: 32).

1. will

2. power of choice

زمانی که به خود اجازه می‌دهیم که انتخابی برخلاف قانون اخلاقی داشته باشیم و به دلیل انگیزه‌های حسی این قانون را نادیده بگیریم، شرور می‌شویم.

با این حال، کانت در توصیف شر از مفهوم تمایل به شر^۱ بهره می‌گیرد؛ تمایلی که پیامد کلی شر ریشه‌ای ماهیت انسان است.^۲ او برداشت خود از تمایل را چنین توضیح می‌دهد:

«تمایل در واقع خصلتی است که انسان را به سوی لذتی سوق می‌دهد که اگر فقط یک بار آن را تجربه کند، به آن تمایل می‌یابد. برای همین همه افراد ناآشنا با مستی بدان میل دارند، اگر چه بسیاری از آنها اطلاعی از مستی ندارند و میلی به امور مست‌کننده در آنها نیست. اما کافی است یک بار این مواد را تجربه کنند تا تمایلی سیری‌ناپذیر به مواد در آنها به‌وجود آید (کانت، ۱۳۸۸: ۶۴).

تمایلی که کانت آن را به افراد ناآگاه نسبت می‌دهد، فقط متضمن این نیست که با سلب چنین امکانی از آنها از وجود آن آگاه می‌شوند، بلکه وجود آن به مجموعه‌ای از شرایط ویژه وابسته است. اگر فقط یک بار این شرایط فراهم شود، چنین خواهشی در آنها به‌وجود می‌آید. کسی که به مواد مست‌کننده نیازی ندارد، تمایلی نیز به آنها نخواهد داشت. امیال را نمی‌توان نادیده گرفت، اگر چه می‌توان در برابر آنها مقاومت کرد.

1. Propensity to evil

۲. برای اینکه نظریه شر ریشه‌ای کانت را بهتر درک کنیم، باید توجه داشته باشیم که کانت در این نظریه از دو اصطلاح تخصصی استفاده می‌کند: استعداد (predisposition) و تمایل (propensity). کانت برای انسان سه استعداد تعریف می‌کند: نخست استعداد حیوانیت که مبتنی بر چیزی است که کانت آن را خودخواهی جسمانی می‌نامد. این استعداد خود را در قالب صیانت ذات و حفظ نوع و ارتباط با دیگران نشان می‌دهد؛ استعداد دوم انسانیت است که مبتنی بر نوعی خودخواهی است که هم جسمانی و هم عقلانی است که اگر درست به‌کار رود، به پیشرفت منجر می‌شود و اگر نادرست استفاده شود به رذایل فرهنگی می‌انجامد؛ استعداد سوم، شخصیت است که تنها با عقلانیت انسان‌ها سروکار دارد و به احترام به قانون اخلاقی منجر می‌شود. و در واقع بر حقیقتی عقلانی تأکید دارد که آن را در قانون اخلاق می‌یابیم. کانت تمایل را «زمینه ذهنی امکان یک میل» معرفی می‌کند و معتقد است گرچه شاید فطری باشد، اگر نیک باشد، اکتسابی و اگر شر باشد، مجعول خود انسان است و این تمایل شاید اخلاقی باشد و به انسان در مقام موجود آزادی تعلق داشته باشد و یا جسمانی و به انسان در مقام موجودی طبیعی مربوط شود. در صورت نخست، اصلی خواهد بود که زمینه ذهنی تمام اصول دیگر محسوب می‌شود و در این صورت متمایز از استعداد است، اما در صورت دوم همانند یک استعداد خواهد بود که بخشی از ماهیت انتخاب‌نشده انسان را شکل می‌دهد.

این مباحث بسیار کلی هستند و دشوار است بدانیم که کانت چگونه از مفهوم تمایل به شر بهره می‌گیرد؛ زیرا شر اخلاقی با تمایلات شخص ارتباطی ندارد، بلکه شیوه‌ای است که انسان بر اساس آن انتخاب‌ها خود را ارزیابی می‌کند. خوشبختانه کانت این مسئله را توضیح می‌دهد که بر اساس آن می‌توان مفهوم تمایل را برای شر اخلاقی به‌کار برد. او چنین می‌گوید:

«یک تمایل می‌تواند فطری باشد، اما نباید آن را این‌چنین تصور کرد؛ بلکه می‌توان آن را (اگر نیک باشد) اکتسابی و (اگر شر باشد) مجعول خود انسان دانست. با این حال، اینجا فقط درباره تمایل به شر اخلاقی سخن می‌گوییم که می‌تواند عامل تعیین قدرت انتخاب آزاد باشد و این قدرت انتخاب به‌موجب اصل خود می‌تواند خیر یا شر باشد که این امر در مبنای ذهنی امکان انحراف اصول آن از اصل اخلاقی وجود دارد» (Kant, 1998: 2).

در مقایسه تمایل به شر با دیگر انواع تمایلات می‌توان گفت از آنجایی که تمایلات دیگر فقط خواسته‌های شخص را تحت تأثیر قرار می‌دهند، می‌توان از طریق اراده بر آنها فائق آمد، اما تمایل به شر، خود اراده را نیز تحت تأثیر قرار می‌دهد. علاوه بر این، در حالی که تمایلات طبیعی لازمه حیات آدمی هستند، تمایل به شر توسط خود او به بار می‌آید. «هیچ عاملی جز خود ما آن را به‌وجود نیاورده‌ایم» (Ibid: 32).

تمایل به شر صرفاً به‌معنای این نیست که امکان انتخاب شر برای ما فراهم است، بلکه تمامی آنچه برای امکان شر ضرورت دارد، این است که انسان‌ها خواسته‌هایی متعارض با قانون اخلاقی دارند. تمایل قابلیت است که تحقق آن به شرایط بستگی دارد. کانت به‌وضوح درباره این شرایط بحث نمی‌کند. شاید بتوان آنها را صرفاً فرصتی برای بروز شر دانست، اما در هر حال نکته مهم این است که ظهور شر به تحقق این شرایط بستگی دارد. در صورتی که حتی با وجود شرایط لازم هیچ عمل شری انجام ندهیم، به شر تمایلی نداریم. بنابراین تمایل به شر با انتخاب شر یکی نیست، بلکه فقط شرطی است که بر این دلالت دارد که شخص شر را بخواهد گزید. پس می‌توان گفت که اراده ما به‌صورت خودکار به‌وسیله قانون اخلاقی تعیین نمی‌یابد، بلکه ما کاملاً در انتخاب بین قانون اخلاقی و تضاد آن آزاد هستیم و خود را به قانون اخلاقی یا متضاد آن ملزم می‌کنیم یا به‌عبارت بهتر «قانون اخلاقی قانون علی اراده ما نیست، بلکه خود آن را برمی‌گزینیم» (Guyer, 2006: 227).

از آنجایی که چنین تمایلی در همه انسان‌ها وجود دارد، کانت تمامی آنها را از ریشه و اساس شرور می‌داند و بر این باور است که این تمایل چنان با ماهیت انسان عجین شده است که می‌تواند قدرت انتخاب را از ریشه، فاسد و تباه کند. در نظر کانت، شر ریشه‌ای فطری در ماهیت انسان قرار دارد «هیچ عاملی جز خود انسان آن را به وجود نیاورده است، گناه فطری او را نیز دربر می‌گیرد و لکه ننگی برای نوع ماست» (کانت، ۱۳۸۸: ۷۴). او ادعا می‌کند که این تمایل را می‌توان در سه مرحله متمایز تصور کرد که هر کدام از آنها ظهور متفاوتی از جهت‌گیری شر محسوب می‌شوند و در واقع به واسطه اراده شری شکل می‌گیرند که با سر باز زدن از تابعیت قانون اخلاقی، تقویت شده است و تسلط مستمر انگیزه‌های حسی بر اراده را تضمین می‌کند. کانت این مراحل را چنین خلاصه می‌کند: «ضعف کلی قلوب انسان در تبعیت از اصول منتخب یا شکنندگی ماهیت او؛ دوم تمایل به آمیختن انگیزه‌های اخلاقی با غیر اخلاقی که همان عدم خلوص قلب آدمی است و سوم تمایل بر اتخاذ اصول شر یعنی شرارت طبیعت انسان» (کانت، ۱۳۸۸: ۶۴).

نخستین مرحله آن به زبونی و رنجوری^۱ ماهیت انسان اشاره دارد. معمولاً ما مجموعه‌ای از فضیلت‌های اخلاقی را برای خود تعریف می‌کنیم و آنها را می‌پذیریم، اما وقتی به مرحله عمل می‌رسیم و متوجه می‌شویم که آنها به نفع ما نیستند، خود را در برابر این الزامات اخلاقی بسیار شکننده می‌بینیم. همچنین زمانی شکننده می‌شویم که بدون لغو تعهد خود به تکالیف خاص اخلاقی چون دزدی نکردن، استثنائاتی برای خود قائل می‌شویم و این در حالی است که هنوز هم همان تکالیف برای ما اعتبار دارند. این امر سبب می‌شود که در باتلاقی از خودفریبی فرو رویم که به موجب آن همواره بکوشیم به دلیل ضعف خودمان اعمالی را که می‌دانیم موجه نیستند، عقلانی جلوه دهیم.

مرحله دوم به عدم خلوص^۲ قلب آدمی در تمایل او به انگیزه‌های ناخالص مربوط می‌شود. نه تنها انگیزه‌های انجام دادن اعمال ما اغلب مبهم هستند، بلکه همچنین انجام دادن هر عملی فقط بر اساس قانون اخلاقی، در اغلب موارد دشوار و حتی در مواردی غیرممکن

1. frailty
2. Impurity

به نظر می‌رسد. حتی در اغلب موارد، اعمال نیکی که انجام می‌دهیم ناخالص هستند، چرا که آنها را نه به دلیل تکلیف، بلکه برای ارتقای جایگاه خودمان در جامعه یا جلب توجه دیگران انجام می‌دهیم. ما کمتر با دلایل موجه عمل می‌کنیم.

مرحله سوم به انحراف و گمراهی^۱ قلب آدمی برمی‌گردد که این امر با توانایی انسان در «انتخاب عمدی اصولی که قانون اخلاقی را تابع انگیزه‌های دیگری می‌کند» (Kant, 1998: 2) امکان عمل می‌یابد. ما نه تنها در تبعیت از قانون اخلاقی ضعیف هستیم، بلکه حتی در اکثر موارد از آن به دلیل عدم خلوص قلبمان پیروی می‌کنیم. گاهی از روی گمراهی اعمالی را پیگیری می‌کنیم که می‌دانیم اشتباه هستند. دلایل بسیاری برای انجام دادن این کار وجود دارد. برای نمونه، این کار را به دلیل علاقه به خودمان یا کسب لذت یا تخریب شخصیت دیگران انجام می‌دهیم. انسان‌ها موجوداتی هستند که می‌توانند به عمد تمامی فضایل ناب اخلاقی را زیر پا بگذارند و حتی برای دستیابی به اهدافی که در تضاد با قانون اخلاقی هستند، آنها را انکار کنند. بنابراین زمانی که خود را درباره‌ی شرور بودن اعمال می‌فریبیم، به موجودات ضعیفی تبدیل می‌شویم. اما اگر به مرحله‌ای برسیم که حتی ضرورت چنین فریبی احساس نشود، فاسد و ذلیل خواهیم شد.

بر این اساس، کانت امکان شر ذاتی و تمایل به پذیرش شر بماهو شر را در اصول رفتاری شخص انکار می‌کند و معتقد است که حتی شرورترین انسان‌ها نیز به وسیله شر فی نفسه برانگیخته نمی‌شود. او تشبیه افرادی چون قدیس آگوستین را که می‌گوید: «برای خودشان نمی‌خورند، بلکه به خوک‌ها می‌افکنند، جایی که لذت واقعی عبارت از انجام کاری ممنوع است» (Augustine, 1961: 47) رد می‌کند و مدعی است که انسان‌ها میل به انجام دادن کارهایی ندارند که از نظر اخلاقی ممنوع هستند؛ بلکه آنها به این دلیل شرور می‌شوند که انگیزه‌ها و خواهش‌های غیراخلاقی را بر قانون اخلاقی مقدم می‌انگارند.

استدلال کانت بر وجود شر ریشه‌ای

کانت برای اینکه بتواند تمایل به شر را در انسان اثبات کند، می‌کوشد تا اصل شرارت را

1. perversity

به‌نحو پیشینی از درون ذات انسان استنتاج کند. او در «فصل نخست دین» صورتی از این استدلال را مطرح می‌کند:

«برای اینکه بتوان انسان را شرور نامید، باید امکان استنتاج اصلی پیشینی از شماری از اعمال شرورانه‌ای که او آگاهانه انجام می‌دهد، وجود داشته باشد و یا حتی از یکی از آنها بتوان اصل شرارت را و از این اصل حضور مبدأ آن را در فاعل و از خود اصل تمامی اصول اخلاقی شرورانه را [استنتاج نمود]» (Ibid: 20).

این عبارت نشان می‌دهد که استدلال کانت بر وجود شر ریشه‌ای پیشینی است. اما او در بخش دیگری از دین، ادعایی دارد که این استدلال را تجربی جلوه می‌دهد. کانت در هنگام بحث از شرارت انسان‌ها، بر دشواری تشخیص شأن اخلاقی از ظهور صرف اراده تأکید می‌ورزد. اما او بحث خود را چنین ادامه می‌دهد که چگونه می‌توان شر اخلاقی را از نمودهای اراده استنتاج کرد. او ادعای خود را چنین شروع می‌کند که «ما انسان‌ها را شرور می‌دانیم، اما نه به دلیل اعمال شری که انجام می‌دهند (برخلاف قانون) بلکه به این دلیل که امکان استنباط اصول شر از این افعال وجود دارد» (Ibid). این امر حاکی از استدلالی تجربی است؛ می‌توان از اعمال شخص وجود شر را استنباط کرد. با این حال، کانت در ادامه عدم امکان چنین استنباطی را مطرح می‌کند:

«اعمال خلاف قانون را از طریق تجربه می‌توان در رفتار آدمی دید. همچنین می‌توان (تا حدی در درون خودمان) دریافت که آنها با قانون اخلاقی تضاد دارند. اما اصول رفتار و حتی از آن خودمان را نمی‌توان مشاهده نمود؛ از این رو حکم به اینکه انسان شرور است، نمی‌تواند مبتنی بر دلایل تجربی باشد» (Ibid).

بنابراین، برای اثبات تمایل به شر در انسان‌ها «از طریق شواهد تجربی و در مخالفت اراده انسان با قانون» (Ibid, P.35) استنباطی پیشینی ضرورت دارد. پس زمانی که کانت می‌گوید حکم به اینکه عامل انسانی شرور است، نمی‌تواند فقط مبتنی بر تجربه باشد، به‌یقین منظور او این نیست که تجربه با این حکم ارتباطی ندارد، بلکه منظورش این است که چنین حکمی نمی‌تواند فقط بر تجربه صرف مبتنی باشد، زیرا «برای نشان دادن ارتباط بین اصول و اعمال، طرح استدلالی پیشینی ضرورت دارد» (frierson, 2003: 105). در واقع، او باید نشان دهد که بین اصول و اعمال ارتباطی وجود دارد تا بر اساس آن بتوان نتیجه گرفت که شخصی اصل

شری را مبنای اعمال خود قرار داده است. اما این استدلال پیشینی به تنهایی اثبات نمی‌کند که انسان‌ها شرور هستند، بلکه به این منظور کانت باید با ارائه استدلالی تجربی نشان دهد که انسان‌ها واقعاً اعمالی را انجام می‌دهند که زمینه اثبات این حکم را امکان‌پذیر می‌کند. استنباط چنین اصلی از طریق اعمال، بر این حقیقت مبتنی بوده که این عمل تنها به دلیل رد قانون اخلاقی توسط انگیزه‌های دیگر انجام یافته است. کانت توضیح می‌دهد:

«با این حال، اگر قانون اخلاقی اراده‌ای را در مورد عملی که باید منطبق با آن باشد، تعیین نبخشد، باید انگیزه‌ای خلاف قانون، آن اراده را به کار انداخته باشد و چنین رفتاری فقط با این فرض می‌تواند روی دهد (و انحراف از قانون اخلاقی نیز متعاقباً) که انسان این انگیزه را اصل رفتار خود قرار داده است (که در این صورت شرور خواهد بود)» (Ibid: 24).

بنابراین، بر مبنای نحوه عمل می‌توان شأن و نوع تمایل انسان را استنباط کرد. با این حال شاید این مشکل پیش آید که در این صورت آیا قانون در تعیین اراده آزاد شخص ناکام بوده است که می‌توان تمایل او را تنها بر اساس اعمالش استنباط کرد. اما نمی‌توان تمایل شخص را به تنهایی از روی اعمال و حالت‌های درونی او شناخت. در حقیقت اعمالی مغایر با تکلیف وجود دارند که نمی‌توان آنها را از روی تکلیف انجام داد. کانت در مبانی زمانی که نمونه‌های اعمال مطابق با تکلیف را معرفی می‌کند، به‌طور خلاصه به این نکته اشاره دارد:

«در اینجا تمامی اعمال مغایر با تکلیف را حذف می‌کنم، اگر چه شاید برای این یا آن هدف خاص مفید باشند. در چنین مواردی پرسش از اینکه آیا باید آنها را بر طبق تکلیف انجام داد، مطرح نمی‌شود، چرا که مغایر با آن هستند» (kant, 1997b: 197).

بعضی از اعمال فی‌نفسه با تکلیف مغایر هستند؛ زیرا اصلی برای انجام دادن آنها وجود ندارد. از نظر کانت، حکومت‌ها باید اعمال نادرست را تعیین کنند، حتی اگر نتوانند برای تمامی آنها مجازاتی در نظر بگیرند. او توضیح می‌دهد: «اینکه اصلی را برای خود برمی‌گزینم تا به درستی رفتار کنم، خواسته اخلاق از من است» (kant, 1991: 15). هر عمل و رفتاری که مغایر با حق باشد، نشانگر انتخابی متعارض با قانون اخلاقی است.

علاوه بر این، دلایلی وجود دارد که حتی می‌توان با آگاهی از شر، حتی به اعمالی

اعتماد کرد که با بعضی از اصول اخلاقی پذیرفتنی ناسازگارند. تبیین کانت درباره دشواری تعیین اصول واقعی رفتار نشان می‌دهد که انسان‌ها اصول رفتار خود را نیک تلقی می‌کنند؛ زیرا مایل هستند حتی خودشان را درباره درستی اصول رفتار خویش نیز بفریبند. با این حال به نظر نمی‌رسد به فریبی تمایل داشته باشند که به ضررشان است. اگر شخص با تأمل دریابد که تخطی آگاهانه و عمدی از قانون اخلاقی را به دلیل حس خوددوستی پذیرفته است، بعید نیست که این امر ناشی از احترام به قانون اخلاقی در سطح عمیق‌تری باشد. آگاهی از عمل انجام‌گرفته با خواستی شرورانه دلیل خوبی برای تمایل به شر است؛ حتی اگر قابل تصور باشد که اصل واقعی شخص، اصلی شرورانه نیست که او نیز از آن آگاه است، بلکه فقط اصلی غیراخلاقی است. حتی اگر اصل بنیادین او با قانون اخلاقی سازگار باشد، اگر نتواند سازگاری اصول خود با قانون اخلاقی را بپذیرد، احتمالاً تعهدی نسبت به انجام دادن عمل بر طبق اصول اخلاقی پذیرفته‌شده دارند.

بنابراین، از نظر کانت از طریق اعمالی که با قانون اخلاقی متعارض هستند، می‌توان تمایل به شر را به نحو تجربی از نمودهای اراده استنباط کرد. کلی‌تر اینکه، در مورد اصولی که با قانون اخلاقی متعارض هستند، امکان استنباط این نتیجه وجود دارد که شخص به شر تمایل دارد. کانت برای اینکه نشان دهد انسان‌ها شرور هستند، باید اثبات کند که آنها به اعمالی دست می‌زنند که از طریق آنها می‌توان حضور شر را استنباط کرد. به‌ویژه اینکه، او این امر را با بیان این حقیقت شروع می‌کند که «این ادعا که چنین شر مضر ریشه در وجود انسان‌ها دارد، با توجه به نمونه‌های متعددی که تجربه در مورد افعال انسان‌ها پیش روی ما قرار داده است، نیازی به اثبات ندارد» (Kant, 1998: 32). پس می‌توان با ارائه نمونه‌های گوناگون تضمین کرد که اعمال می‌توانند منعکس‌کننده اصول باشند. استدلال کانت درباره صلابت‌گرایی^۱ نیز اثبات می‌کند که حتی انجام دادن عملی خلاف قانون اخلاقی شاید نشانگر اراده شرور باشد. از این رو توضیح می‌دهد اگرچه «این ویژگی [شر] را شاید نتوان از مفهوم نوع انسان استنباط کرد، با این حال بنا بر آنچه از طریق تجربه در مورد انسان می‌دانیم، نمی‌توان به نحو دیگری درباره او حکم کرد» (Ibid). بنابراین، کانت

1. rigorism

با توسل به حکم ترکیبی پیشینی و استفاده از تجربه به مثابه مکمل این حکم، وجود شر ریشه‌ای را اثبات می‌کند.

مشکل شر ریشه‌ای

نظریه شر ریشه‌ای در درون خود مشکل عمده‌ای دارد که کانت در دین به آن اشاره می‌کند. مشکل این است که ظاهراً این شر، ریشه‌کن‌شدنی نیست. او می‌گوید:

«این شر ریشه‌ای و بنیادین است؛ چرا که اساس تمام اصول رفتاری را تباہ می‌کند. اما در مقام یک تمایل طبیعی نمی‌توان آن را توسط قوای انسان ریشه‌کن کرد، زیرا ریشه‌کنی آن فقط از طریق اصول خیر امکان‌پذیر است» (Ibid: 37).

انسان‌ها نه تنها به دلیل انجام دادن عمل بر طبق اصول شرورانه، بلکه همچنین به علت تثبیت تمایل به شر، در درون خود شرور هستند. این امر شاید ضامن انتخاب‌های خلاف قانون اخلاقی آنها در آینده هم باشد. بر این اساس چنین به نظر می‌رسد که انتخاب یا انکار خیر، امر غیرممکنی باشد. البته ریشه‌کن نشدن شر را نباید به عنوان نوعی جبرگرایی اخلاقی تصور کرد، چرا که شخص آزادانه انتخاب می‌کند که شر را بر تمامی انتخاب‌های خود مقدم قرار دهد. اگر بخواهیم نیک باشیم، به یقین می‌توانیم. اما مشکل این است که نیک بودن را نمی‌خواهیم. از این رو، ریشه‌کن نشدن شر از گناه شرور بودن انسان نمی‌کاهد. با این حال، مشکل مهمی برای فرد معتقد به وجود شر ریشه‌ای پیش می‌آید. او همواره می‌کوشد تا آنچه را که از نظر اخلاقی درست است، انجام دهد، با این حال اگر از پیش مرتکب عمل شری شده باشد، انتخاب جدیدی برای اطاعت از قانون اخلاقی نخواهد داشت. این امر به دو دلیل درست است:

نخست، با فرض اینکه قانون اخلاقی تابع انگیزه‌های حسی شده است، هرگز موردی نخواهیم یافت که در آن قانون اخلاقی کاملاً بر انگیزه‌های حسی مقدم باشد. در کل شأن اخلاقی به حیات انسان در مقام یک کل تعلق دارد. او برای اینکه از نظر اخلاقی نیک باشد، هرگز نباید به اصول اخلاق آسیب برساند. بنابراین اگر از پیش مرتکب عمل نادرستی شده باشد، حتی اگر از آن به بعد بر طبق تکلیف رفتار کند، باز هم کسی است که

قانون اخلاقی را نقض کرده و این یعنی او شرور است. به قول کانت «انسان هر چقدر هم در راه وصول به خصلت نیکی بکوشد و هر چقدر در انطباق زندگیش با این خصلت تلاش نماید، باز هم با شر شروع کرده است و این گناهی است که به هیچ وجه نمی‌تواند از آن تبرئه شود» (ibid: 72). در واقع، دلیل اول برای اینکه انسان نمی‌تواند نیک باشد، این است که او لکه ننگی از گناه گذشته بر دامن دارد که نمی‌تواند آن را پاک کند.

دلیل دوم این است که خود شر فقط بذر اعمال شرورانه گذشته نیست، بلکه تمایل به آن را نیز دربر می‌گیرد. پس اصل بنیادین حاکم بر حیات انسان ترجیح تمایلات بر اخلاق است که سبب می‌شود هیچ مبنایی برای ریشه‌کنی آن وجود نداشته باشد و از آنجایی که مبنای تصمیمات شر است، هرگز آن را پس نمی‌زند. اگرچه موانع انتخاب صحیح، از مسئولیت شخص در قبال شر نمی‌کاهد، با این حال امکان اصلاح اخلاقی او را متزلزل می‌کند.

اما کانت اصرار دارد که لازمه اخلاق این است که شخص آنچه را که صحیح است، انجام دهد؛ زیرا این امر مبنای انتخاب‌های او را اصلاح می‌کند. او در این زمینه می‌گوید: «با وجود این سقوط، این یک دستور است که باید در عمق روح و جان خود بهتر و بهتر شویم. پس، باید توانایی آن را نیز داشته باشیم» (Ibid: 45). در واقع «پیام کانت این است که برگشت از شر به جانب خیر در توان ما است و تنها در توان ما و هیچ کس دیگری نمی‌تواند کاری برای ما انجام دهد» (Guyer, 2006: 220). از این‌رو تصریح می‌کند که شخص شرور در عین حال نه تنها به انجام دادن کار نیک متعهد است، بلکه حتی باید بکوشد که از نظر اخلاقی نیز بهتر شود، چرا که این امر شرط واقعی اراده او برای اصلاح اخلاقی است. این یعنی انسان توانایی غلبه بر شر ریشه‌ای را دارد.

موهبت الهی

شر ریشه‌ای پیامد استفاده انسان از آزادی خود است. اما با این فرض که او آزادانه شر را مبنای تمامی انتخاب‌های خود قرار می‌دهد، این امکان از او سلب می‌شود که بتواند از همان آزادی برای غلبه بر شر بهره ببرد. مشکل شر ریشه‌ای حتی زمانی حادث می‌شود که

او نه تنها طریقه شرارت را برمی‌گزیند، بلکه خود و پیرامونش را نیز برای ارتکاب آسان شرارت‌های خود تغییر می‌دهد. اما از نظر کانت، بنیاد انسان فاسد نیست و او با وجود قلب فاسدش، همیشه دارای اراده خیر بوده و امید بازگشت به خیری که از آن جدا افتاده است، در مورد او وجود دارد.

بر این اساس، اگرچه نمی‌توان شر را «با استفاده از توانایی‌های خود انسان» از ماهیت وی زدود، کانت بر این باور است که نوعی نیروی فرانسانی وجود دارد که از طریق آن می‌توان بر شر غلبه کرد: «نوعی همیاری فراطبیعی برای نیک یا بهتر شدن نیاز است» (Kant, 1998: 44). از نظر او، این کار از طریق موهبت الهی صورت می‌پذیرد. این امر یعنی خداوند بر خود اراده تأثیر می‌گذارد، طوری که خواسته‌ها و انگیزه‌های آن متفاوت می‌شود (Marina, 1997: 388)^۱. کانت موهبت را چنین تعریف می‌کند: «اما تنها قابلیت دریافت که تمامی آن چیزی است که به سهم خودمان می‌توانیم از خودمان انتظار داشته باشیم و حکم والاتری که خیر را اعطا می‌کند که برای آن تابع، صاحب چیزی نیست جز پذیرش اخلاقی که موهبت نامیده می‌شود» (Kant, 1998: 70). در واقع، با وجود شرارت‌های گذشته، باید امید به نیک شدن داشت و موهبت الهی امکان چنین امیدی را در آدمی ایجاد می‌کند.

برای فهم نقشی که موهبت در حل مشکلات شر ریشه‌ای ایفا می‌کند، لازم است دوباره نگاهی به این مشکلات داشته باشیم: نخست لکه ننگ شر ریشه‌ای را نمی‌توان بدون توجه به دامنه اصلاحاتی پاک کرد که در آینده بر روی شخص انجام خواهد شد؛ دوم، ظاهراً شر ریشه‌ای مانع پیشرفت اخلاقی می‌شود و امکان تغییر و تحول در شخص را غیرممکن می‌کند و به رشد تمایل به شر در او می‌انجامد. کانت مشکل نخست را با مفهوم «موهبت جبران‌گر» حل می‌کند که به واسطه آن شخص در پیشگاه خدا بی‌گناه دانسته می‌شود و مشکل دوم را نیز

۱. به نظر می‌رسد که تأثیر اراده خداوند بر اراده انسان به معنای نادیده گرفتن آزادی و عامل بودن او باشد. اما کانت با نقشی که برای انسان در خلق اراده نیک در نظر می‌گیرد، انتخاب آزادانه انسان را نادیده نمی‌گیرد. برای اطلاع بیشتر درباره نقش اراده خدا در تغییر اراده انسان و عدم تناقض آن با آزادی انسان ببینید:

–Marina, Jacqueline (1997). “Kant on Grace: A Reply to His Critics” in *Religious Studies*: 33, pp.388- 394

با «موهبت تطهیرگر»^۱ که بر طبق آن خدا تحول اخلاقی را تسهیل می‌کند.

هر دو نوع موهبت منعکس‌کننده تلاش‌های کانت برای تشریح اراده نیک^۲ است. او می‌خواهد نشان دهد که چگونه چنین اراده‌ای می‌تواند بدون تضعیف الزامات قانون اخلاقی وجود داشته باشد. کارکردهای موهبت تا حدی به نوع آن بستگی دارد. در مورد موهبت جبران‌گر تأکید کانت بر فراهم آوردن مکملی برای رفع نقص‌های قانون اخلاقی است. درباره موهبت تطهیرگر، او به مکملی علاقه‌مند بود که بتواند با تمایل به شر مقابله کند. از منظر موهبت جبران‌گر، تبیین کانت مستلزم شناخت والای خداوند و بازسازی نظریه آموزه نیابت مسیحیت است. پدیدار زمانمندی که نشانگر اراده نیک باشد، مستلزم رنج است و این رنج ننگ گناهان گذشته را پاک می‌کند و کانت معتقد است که هر انسانی باید به سهم خود رنج بکشد. موهبت تطهیرگر نیز که امکان اعمال نیک را در آینده به وجود می‌آورد به خودمختاری^۳ انسان وابسته است. «باید امکان اصلاح زندگانی را تا جایی که به توانایی ما بستگی دارد، پیگیری کرد، چنانچه از ابتدا این چنین بود، پیش از اینکه حتی حداقل پشتوانه‌ای به این امید داشته باشیم که لطفی از سوی اراده‌ای والا بر نیکی ما خواهد افزود» (Ibid: 117).

اما انسان باید در خود استحقاق دریافت این موهبت را فراهم آورد. کانت در دین یادآور می‌شود که انسان تنها با تمایل به خیر است که می‌تواند به موهبت الهی چشم داشته باشد و اینکه این موهبت مطابق با عدالتی ازلی است که انسان فقط در صورتی آن را دریافت می‌کند که برای آن آمادگی اخلاقی داشته باشد: «با این حال، در عمل، جایی که این

1. Sanctifying

۲. کانت در بنیاد مابعدالطبیعه اخلاق‌ها درباره اراده نیک می‌گوید: «غیر از اراده نیک محال است در جهان و یا خارج از آن چیزی تصور کرد که بدون قید و شرط نیک باشد». اما باید توجه داشت که این اراده نیک اراده‌ای است که همواره بر طبق امر مطلق متعین عمل می‌کند. در واقع اراده‌ای است که همواره اولویت قانون اخلاقی را می‌پذیرد و اعمال خود را مطابق با قانون اخلاقی به‌طور کلی انجام می‌دهد و هیچ‌گاه آن را تابع انگیزه‌ها و خواسته‌های حسی خود نمی‌کند. چنین اراده‌ای نه تنها تابع امر مطلق است، بلکه آفریننده هم خواهد بود یا به قول کورنر «موجود عاقل نه تنها از قانون اخلاق تبعیت می‌کند، بلکه خود مقنن نیز است» (کورنر، ۱۳۸۰: ۲۹۸).

3. antinomy

سؤال مطرح می‌شود زمانی که اصلاح را شروع می‌کنیم، آیا باید به آنچه که خدا برای ما انجام می‌دهد، ایمان داشته باشیم یا به آنچه که خود برای ارزشمند بودن باید انجام دهیم. شکی در پذیرفتن شقّ دوم نیست» (Ibid). پس انسان باید با توسل به توانایی‌های خود در راه خیر گام گذارد و با ایجاد تمایل به خیر در خود، بتواند زمینه دریافت موهبت الهی را فراهم آورد و از طریق آن نه تنها اشتباهات گذشته خود را پاک کند، بلکه آنها را جبران هم بکند. در حقیقت، انسان باید به موهبت الهی ایمان داشته باشد، زیرا تنها از این طریق می‌تواند به کمال اخلاقی دست یابد.

اراده انقلابی

حل مسئله شر ریشه‌ای به مفهوم جدیدی از اراده نیک در نزد کانت می‌انجامد. شاید بدون توجه به شر ریشه‌ای گمان بر این باشد که اراده نیک خود را در قالب اراده‌ای نشان می‌دهد که همواره بر طبق امر مطلق متعین رفتار می‌کند. اما وجود شر ریشه‌ای وجود چنین اراده‌ای را غیرممکن می‌کند، زیرا هرگز نمی‌توان از شر گناهان گذشته و نیز حضور پایدار تمایل به شر رها شد. اما امکان موهبت جبران‌گر و اصلاح‌گر، کانت را بر آن می‌دارد تا تبیین جدیدی از اراده نیک ارائه دهد. باید امکان عمل و انتخاب چنان باشد که بتوان موهبت را به نحو احسن به دست آورد؛ چنین اراده آزادی را می‌توان نیک دانست. در واقع باید چنان اراده نیکی وجود داشته باشد که با واقعیت شر ریشه‌ای سازگار باشد.

کانت این مفهوم جدید را با عنوان «انسان نوین» شرح می‌دهد، انسانی که درگیر انقلابی علیه شر ریشه‌ای است. او توضیح می‌دهد:

«انسان نه تنها از نظر قانونی، بلکه از نظر اخلاقی نیز باید نیک باشد (خداپسند) یعنی بر طبق شخصیت عقلانی خود فضیلتمند شود ... اما اگر مبنای اصول انسان‌ها ناخالص باشد، این تحول نمی‌تواند از طریق اصلاحات تدریجی صورت گیرد، بلکه باید انقلابی در سرشت انسانی او رخ دهد (انتقال به خود قاعده قداست) و چنین انسان نوینی تنها از طریق نوعی تولد دوباره، همانند خلقتی مجدد می‌تواند انسان تازه‌ای شود، با قلب و روحی دیگر» (Ibid: 47).

به دلیل ماهیت شر، تغییر در جایگاه اخلاقی تدریجی نخواهد بود، بلکه باید گذری مطلق و آنی و از جانب شر به سوی خیر باشد، گویی که شکست شر لحظه بارزی در حیات آدمی

است (Wood, 1970: 229). شر تمایل به تابعیت قانون اخلاقی از تمایلات و انگیزه‌های حسی است، حتی اگر این امر هرازگاهی صورت پذیرد. پس نمی‌توان با تبعیت موقتی از قانون اخلاقی، نیک بود؛ بلکه از نظر کانت، چرخش کامل، اصلاح صحیح اخلاقی را قوام می‌بخشد. بنابراین، تا زمانی که این تغییر روی ندهد، انسان شرور خواهد بود. این تغییر نمی‌تواند تنها بر مبنای شری صورت گیرد که به مثابه مبنای اصل رفتاری انتخاب شده است، بلکه باید انقلابی در برابر اصول شر و چرخش به سمت خیر صورت بگیرد.

از نظر کانت، چنین انقلابی تنها در مورد انسان آزاد صدق می‌کند. او حتی از اصطلاح «نومن فاضل» برای توصیف فضیلت بازتابنده این انقلاب بهره می‌گیرد (Kant, 1998: 47). بر این اساس، می‌توان به این انسان نوین به مثابه اراده در حال انقلاب اشاره کرد تا مستلزم این حقیقت هم باشد که «این انقلاب امری زمانمند نیست؛ بلکه واقعیتی نومنمی است» (Frierson, 2006: 123). اراده انقلاب‌گر اساساً نیک است، اما نیک به معنای واکنشی در برابر شر ریشه‌ای. بنابراین، مفهوم انقلاب به‌خوبی بیانگر این مسئله است که اراده در حال انقلاب با شر ریشه‌ای سازگار است و فی‌نفسه نیازمند اصلاح تدریجی نیست.

اما اگر بخواهیم بدانیم که برای انسان چه چیزی لازم است تا از طریق انقلاب نومنمی به موهبت الهی دست یابد، باید بدانیم چنین انقلابی شبیه چیست. تنها در این صورت درمی‌یابیم که چه الگوی رفتاری را انتخاب کنیم. پیروی از الگوی رفتاری مستلزم پیگیری راهکارها و اجتناب از موانع است. کانت در مرحله اول توضیح اراده نیک، از مفهوم انقلاب فاقد زمان بر مجموعه‌ای زمانمند استفاده می‌کند که انسان را به مثابه پدیدار قوام می‌بخشد. او در این زمینه می‌گوید:

«انقلاب در نحوه تفکر ضرورت دارد، اما اصلاح تدریجی در حالت حس ... و باید امکان هر دو برای انسان وجود داشته باشد. یعنی اگر انسان با تصمیمی قاطع و تغییرناپذیر زمینه‌والای اصول خود را واژگونه می‌کند که به واسطه آنها شرور بود (و از این طریق به انسان نوینی تبدیل می‌شود)» (Kant, 1998: 47).

تصمیم قاطع و تغییرناپذیر، انقلابی است که انسان را در سطح آزادی خود از نظر اخلاقی نیک می‌سازد. اما این تصمیم را باید به مثابه پیشرفتی در نمود آن خود محسوب

کرد. انقلاب به اخلاق مربوط می‌شود و نمی‌توان آن را از طریق تجربه شناخت، بلکه تنها می‌توان علایمی از آن را از طریق نمودهایش در پیشرفت اخلاقی دید. کانت در این موضوع می‌گوید: «انسان‌هایی که به برتری اصول خود بر احساسات در طول زمان پی برده‌اند، این تغییر را تنها به‌مثابه اصلاحی تدریجی در برابر تمایل به شر در نظر می‌گیرند» (Ibid: 48). در فرایندی از این نوع، انسان کم‌کم فضیلت را از طریق نظم و حد زدن بر هر کدام از امیالش به‌دست می‌آورد.

از سوی دیگر، برای تشخیص اینکه آیا کسی در برابر شر ریشه‌ای قیام کرده یا خیر و اینکه آیا پیشرفتی در زندگی اخلاقی او روی داده است، باید کل دوران حیات او را بررسی کنیم. از نظر کانت، بررسی مقطعی حیات آدمی یا توجه به سال‌های پایانی حیات یک شخص نمی‌تواند معیاری برای نیک بودن او باشد. انسان حتی اگر در اواخر عمر خود بر طبق تکلیف عمل کند، باز هم از نظر اخلاقی نیک نخواهد بود؛ زیرا چنین شخصی مسئله انقلاب اخلاقی را نادیده گرفته است. از نظر کانت حیات اخلاقی وحدتی غیرزمانی محسوب می‌شود: «اصل اخلاقی درون‌ذهنی خصلت که بر اساس آن باید زندگی انسان مورد ارزیابی قرار گیرد، از آن نوعی نیست که وجود آن قابل تقسیم به ادوار زمانی باشد، بلکه باید در مورد آن به‌مثابه وحدت مطلق اندیشید» (Ibid: 70). بر این اساس، آنچه در زندگی مهم خواهد بود موقعیت اخلاقی است که انسان در پایان حیات خود به آن دست می‌یابد.

اما برای نیک بودن چه باید کرد؟ نخستین و مهم‌ترین چیزی که هر عاملی باید انجام دهد، اطاعت از امر مطلق متعین است. کانت یادآوری می‌کند که او «نمی‌تواند خصلت از پیش معین و شناخته‌شده خود را به‌جای عمل بنشانند، بلکه برعکس باید خصلت کنونی خود را از اعمالی که در گذشته انجام داده است، استنتاج کند» (Ibid: 77). اعمال گذشته اعمالی هستند که باید انجام می‌گرفتند. هر لحظه از انتخاب، فرصت جدیدی را بر اراده در حال انقلاب تحمیل می‌کند. حداقل مطلب برای بیان چنینی اراده‌ای این است که قانون اخلاق، اصل حاکم بر آن باشد. هر فرصتی که در عمل بر طبق قانون اخلاق از دست برود، امید پیشرفت به‌سوی خیر را از بین می‌برد. کسی که یک بار عمل شری را به امید جبران

در آینده انجام دهد، در اشتباه است. اگرچه همیشه می‌توان در آینده انتخاب‌های درستی داشت و از این طریق پیشرفت به سمت خیر را نشان داد، اما آنچه انتخاب می‌کنیم به این امر بستگی دارد که آیا اراده ما در حال انقلاب در مقابل شر ریشه‌ای است یا خیر. تنها مبنای مشروع برای انتخاب‌های درست در آینده این است که در حال حاضر نیز بهترین‌ها را انتخاب کنیم.

علاوه بر انتخاب‌های درست، باید فعالانه با شر درونی خودمان نیز مبارزه کنیم. به این منظور، باید از اصولی تبعیت کنیم و اعمالی را انجام دهیم که از تأثیر شر ریشه‌ای می‌کاهند و بر قدرت قانون اخلاقی می‌افزایند. پس همان طور که انسان‌های شرور نه تنها انتخاب‌های نادرستی دارند، از طریق اصول خودشان بر گرایش به شرهای بعدی نیز تأثیر می‌گذارند، انسان‌های انقلابی نیز باید نه تنها انتخاب‌های درستی داشته باشند، بلکه باید گرایش به شر را نیز سرکوب کنند. اموری چون تعلیم و تربیت اخلاقی، ثبات سیاسی، پرورش شخصیت اخلاقی و اجتناب از اموری چون خیال، عادات و حسیات می‌توانند در این راه انسان را یاری کنند. انسان نیز می‌تواند کشمکش خود با شر ریشه‌ای را با اطاعت مستمر از قانون اخلاقی و با ارتقای اهداف ثابت نشان دهد. این امر او را آماده می‌کند تا با دریافت موهبت الهی، زمینه از بین رفتن شر ریشه‌ای را فراهم کند.

نتیجه‌گیری

از نظر کانت، شر با ماهیت انسان‌ها عجین است و آنها را با تمایلی طبیعی به سوی شرارت سوق می‌دهد. اگرچه این شر را می‌توان به نوعی فطری دانست، اما انسان‌ها نیز به نوعی آن را بر خود تحمیل می‌کنند. در واقع، ماهیت انسان زمانی به شر منتسب می‌شود که از قانون اخلاقی تبعیت نکند و اصل خوددوستی و نیز خواسته‌ها و انگیزه‌های حسی را اصل والای رفتار خود قلمداد کند و از گوش فرادادن به خواسته‌های عقل سر باز زند. اما با وجود چنین گرایشی در نهاد انسان‌ها، کانت همواره بر اصلاح انسان‌ها تأکید می‌ورزد؛ چرا که از نظر او، آنها می‌توانند با ایجاد انقلابی در وجود خود و با یاری خداوند، به ستیز مستمری با شر بپردازند، پس هرگز نباید از رسیدن به آرمان انسانیت ناامید شوند. این انقلاب اگرچه

خود امر زمانمندی نیست، ستیزه‌ای که نشانگر انقلاب در اراده است، در طول زمان بسط می‌یابد. پس، انسان نه تنها باید انتخاب‌های درستی داشته باشد، بلکه همچنین باید برخلاف گرایش به انتخاب‌های ضعیف در آینده نیز عمل کند. در نتیجه او می‌تواند با ستیز پیوسته‌ای در برابر تمایل به شر، امیدوار باشد که خواهد توانست از نظر اخلاقی نیک شود و بر طبق امر مطلق متعین رفتار کند. این امر زمینه را آماده می‌کند تا او به هدف نهایی خود (که همانا آزادی است) دست یابد و از این طریق به هدف نهایی طبیعت تبدیل شود. نظریه شر ریشه‌ای کانت نه تنها امکان دستیابی به تعریف واقعی اراده نیک و نحوه شکل‌گیری آن را در آدمی فراهم می‌آورد، دلیلی نیز بر وجود خداوند محسوب می‌شود و در واقع به نحوی بخشی از دین اخلاقی کانت نیز به‌شمار می‌آید؛ زیرا از نظر کانت تا خداوندی نباشد که به انسان در دستیابی به اراده نیک یاری رساند، او هرگز نمی‌تواند صاحب چنین اراده‌ای شود، اما از آنجایی که امکان چنین اراده‌ای برای آدمی فراهم است، پس باید خدایی نیز وجود داشته باشد تا با ایجاد امید در وجود آدمی، او را به تحقق خیر امیدوار کند.

منابع

۱. کانت، ایمانوئل (۱۳۸۸). *دین در محدوده عقل تنها*، ترجمه منوچهر صانعی دره‌بیدی: انتشارات نقش و نگار.
۲. کورنر، اشتفان (۱۳۸۰). *فلسفه کانت*، ترجمه عزت‌الله فولادوند، تهران: خوارزمی.
3. Alison, Henry (1990). "*Kant's Theory of Freedom*", Cambridge: Cambridge UP
4. Augustine, St (1961). "*Confessions*", Trans by John O'Meara, Westminster, MD: The Newman Press
5. Fackenheim, Emil (1992). "*Kant and Radical Evil*", *Immanuel Kant: critical Assessments* vol.3.Ed.Ruth Chadwick. London : Routledge.259-273.
6. Frierson, Patrick (2003). "*Freedom and Anthropology in Kant's Moral philosophy*", Cambridge: Cambridge UP.
7. Kant, Immanuel (1997a). "*Critique of Practical Reason*", Trans.Mary Gregor. Cambridge : Cambridge UP.
8. (1997b). "*Groundwork of the Metaphysics of Morals*", Trans. Mary Gregor. Cambridge : Cambridge UP.
9. (1991). "*the Metaphysics of Morals*", Trans by James.w. Eling ton. Indianapolis : Hacket publishing co.
10. (1998). "*Religion within the limits of Reason Alone*", Trans. Allen wood and Georg di Giovanni. Cambridge : Cambridge UP.
11. Guyer, Paul (2006), "*Kant*", Routledge.
12. Marina, Jacqueline (1997). "*Kant on Grace: A Reply to His Critics*", in *Religious Studies*: 33, pp. 379- 400.
13. Wilson, Holly (2006). "*Kant's pragmatic Anthropology : Its origin, meaning, and critical significance*", Albany : state university of New York press.
14. Wood, Allen (1970). "*Kant's Moral Religion*", Ithaca and London: Cornell University Press.